

● ماه همراه بچه هاست



«... همت به هیچ وجه یک فرمانده تک بعدی و یک جانبه نگر نبود عزیز من. چه این که نگاهش، صرفاً به گرفتن یک موضع و چند قلّه از تصرف دشمن، محدود نمی شد و دیدیم که بعد از مسلط شدن بچه ها بر ارتفاعات مشرف به مندلی، بلافاصله درصدد برآمد از این موفقیت تاکتیکی نظامی، بهره برداری رسانه ای استراتژیکی به عمل بیاورد. روی همین حساب هم، بلافاصله در جایگاه فرمانده قرارگاه ظفر، ترتیبی داد که تمامی نمایندگان آژانس های خبری خارجی مقیم تهران را، برای بازدید از این موفقیت نظامی، به محور سومار دعوت کنند. اول برای خبرنگارهای خارجی در قرارگاه ظفر یک نشست توجیهی ترتیب داد که طی آن، خودش داخل سوله، پای نقشه ی منطقه ی عملیات ایستاد و گزارش جامعی از نحوه ی تک و چگونگی حمله را به آن ها ارائه داد. بعد هم همه را با خودش به سنگر دیدگاه مشرف بر شهر مندلی و جاده ی مندلی - بغداد برد و تک تک آن ها را با دوربین ۲۰×۱۲۰ توجیه کرد و در مصاحبه ای هم که با او داشتند، گفت: ما، ماه هاست به کشورهای عضو جنبش عدم تعهد هشدار داده ایم که پایتخت عراق برای میزبانی اجلاس عدم تعهد از امنیت برخوردار نیست، ولی هشدار ما را جدی نگرفتند. حالاکه شما نماینده های خبرگزاری های بین المللی در این جا، با چشم های خودتان دیدید که اتوبان مندلی - بغداد در تیررس نیروهای ایرانی قرار گرفته، بار دیگر به مجامع جهانی اخطار می کنیم که بغداد برای برگزاری آن کنفرانس، به هیچ وجه امن نیست! الغرض؛ نتیجه این شد که بعد از انعکاس این مانور ژورنالیستی همت در رسانه های آمریکایی و اروپایی، کشورهای عضو جنبش عدم تعهد رسماً اعلام کردند که به دلیل ناامنی بغداد، بهتر است کشور دیگری این اجلاس را برگزار کند و میزبانی اجلاس، به هندوستان محوّل شد. لذا، داغ رهبری کشورهای عدم تعهد برای چهار سال آینده (یعنی ۱۹۸۲ تا ۱۹۸۶) بردل سیاه صدام ماند... همت چنین اعجوبه ای بود آقا جان!»^۲

البته لازم به ذکر است که عملیات مسلم بن عقیل و مانور تبلیغاتی حساب شده ی همت بر روی اشراف نیروهای ایرانی بر اتوبان مندلی - بغداد، در تلفیق با

طاعت نیاوردم. جلورفتم، حال او را جویا شدم. حاج همت به بالا اشاره کرد و گفت: خوب به ماه نگاه کن. به آسمان نگاه کردم. به نظرمی رسید ماه در حال حرکت است. حاج همت ادامه داد: ماه، لحظه به لحظه، نیروهای ما را همراهی می کند. جایی که نیروها در معرض دید دشمن قرار می گیرند، ماه زیر ابر می رود و جایی که از دید دشمن خارج می شوند و نیاز به روشنایی دارند، ماه از زیر ابرها بیرون می آید و همه جا را روشن می کند. از آن جا که حاجی اعتقاد شدیدی به امدادهای غیبی و رهبری عملیات از سوی آقا امام زمان (عج) داشت، به شدت متقلب شده بود و طاعت نیاورد. از پشت بی سیم به فرمانده گردان ها ندا داد تا به حرکت ابرها و ماه توجه داشته باشند. چند دقیقه بعد، صدای فرماندهان از پشت بی سیم به گوش رسید، آن ها هم از شوق، گریه می کردند.»^۱

از نهم مهر، تا بیست و پنجم آبان ۱۳۶۱، به مدت بیش از چهل و پنج شبانه روز، همت و رزمندگان خاکی پوش تحت امرش، طی دو عملیات پی در پی مسلم بن عقیل و زین العابدین (ع)، جنگی سخت و از حیث موانع طبیعی منطقه ی کوهستانی سومار؛ بسیار پیچیده را تجربه کردند. به رغم آن که اهداف اصلی این عملیات تأمین نشدند، اما؛ نفس استقرار نیروهای مسلح جمهوری اسلامی ایران بر ارتفاعات مشرف به شهر مندلی عراق و بزرگراه استراتژیک مندلی - بغداد، برای رژیم متجاوز صدام حسین، که در آن ایام خود را برای برگزاری هفتمین دور اجلاس سران جنبش عدم تعهد در پایتخت عراق مهیا کرده بود، به منزله ی تهدیدی حیثیتی به شمار می آمد. در همین رابطه، مسؤول وقت واحد اطلاعات - عملیات تیپ ۲۷ محمدرسول الله (ع) می گوید:

در اوائل مهرماه سال ۱۳۶۱، محمد ابراهیم همت به طور هم زمان در دو سمت منصوب شد: هم به عنوان فرمانده ی لشکر نصر؛ متشکل از تیپ های ۲۷ محمدرسول الله (ع)، ۳۱ عاشورا، ۲۱ امام رضا (ع) و ۱۸ جواد الائمه (ع)، و هم به عنوان فرمانده ی سپاهی قرارگاه عملیاتی ظفر. در این عملیات، به صوابدید همت، مسؤولیت فرماندهی تیپ ۲۷ محمدرسول الله (ع)، را که تحت امر قرارگاه ظفر قرار گرفته بود، رضا چراغی عهده دار شد. همت با آن که به اقتضاء مسؤولیت جدید خود، باید در قرارگاه هدایت عملیات را به عهده می گرفت، اما از هر فرصتی برای سرکشی به رزمندگان بسیجی سود می جست. چه این که در شب نهم مهرماه قید ماندن در قرارگاه رازد و برای بدرقه ی گردان های عازم حمله، به سنگر دیدگاه مشرف به نقطه ی رهایی نیروها آمد.

یکی از کادرهای ارشد اطلاعاتی تیپ ۲۷ در عملیات مسلم بن عقیل (ع)، در شرح این واقعه می گوید:

«... شب عملیات مسلم بن عقیل در دیدگاه ایستاده بودم. حاج همت و دیگر برادران هم حضور داشتند. بی سیم کار می کرد. اوضاع شلوغ بود و گردان ها از نقطه ی رهایی عبور کرده بودند. حاج همت ساکت و آرام به آسمان خیره شده بود و اشک می ریخت. کمتر کسی به ایشان توجه داشت. همه سرگرم کار خودشان بودند. از حالت حاجی تعجب کردم. ابتدا به خودم اجازه ندادم چیزی بپرسم، اما